

## نکته

[درهم سنجی چامه‌ی پهلوی «برآمدن بهرام ورجاوند» و پاره‌ای از فتحنامه‌ی کلات بیضایی]

مہدی فتوحی

تصویر: برگ نخست طومار «برآمدن بهرام ورجاوند» به فارسی میانه (پهلوی) بنا به گردآوری جاماسپ جی دستور منوچهر جی جاماسپ-آسانا (سعید عریان، ۱۳۷۱)

ਦਲ - ਦੁ - ਦੁਰ

[illegible]

## نکته

### مهدی فتوحی

سال‌ها پیش وقتی داشتم «چامه‌ی بهرام ورجاوند» را از کتاب اساطیر ایران اثر مهرداد بهار می‌خواندم به نظرم رسید این متن مانند متن «درخت آسوریک» شعر موزون (هجایی و موسیقایی و نه عروضی) و مقفی است و با کمی دستکاری و پس و پیش کردن واژگان می‌توانم به اوزان عروضی برش گردانم و نشستم و این کار را کردم تا بتوانم متن را از بر کنم و در خاطر داشته باشم. باری این گذشت و چندی بعد وقتی برای بار دوم داشتم نمایشنامه‌ی فتننامه‌ی کلات را می‌خواندم به بخشی برخوردم که احساس کردم خیلی شبیه آن متن پهلوی است. رفتم و مقابله کردم و دیدم نه، این تشابه از حد توارد گذشته و نوعی نگاه عامدانه و اختیاری برای این اقتباس و پشت این تحول واژگانی و معنایی هست. بلافاصله این بخش را روی کاغذی یادداشت کردم تا فراموشم نشود. آنچه در ادامه می‌آید کمابیش همان یادداشت نخستین است.

در بخشی از فتننامه‌ی کلات بیضایی آمده؛

"کی باشد که پیکی آید از درِ تَبَران  
بگویدمان آمد آن بانوی آلان؛  
تا بنگرد که ما چه کشیدیم از اینان و آنان!  
گه شکسته؛ گه ویران  
در ما به افکندند آتشان.  
چون گرگ می‌دَرزد، چون سگ خورند نان  
از دل ما خون مَکند و می‌زنند چو گفتاران!"

اگر نمی‌دانید بدانید که این بخش از نمایشنامه گِرتِه‌ای است از نامه‌ی «برآمدن شاه بهرام ورجاوند». نوعی اقتباس مدرن از یک متن کلاسیک پیشااسلامی که با تغییر برخی واژگان مضمون آن امروزی و انسانی‌تر شده. نکته‌ی مهم هم در این تغییر و تبدیل اضافه کردن نام دو شهر باستانی ایرانی است که متن را از مضمون ضدعربی آن خارج کرده و مفهومی ملی را جایگزینش کرده. پس بهتر است بدانیم تبران یا آلان کجایند. تبران یا طابران آخرین شهر کومش قدیم است و یکی از دو شهری که مجموعشان را توس می‌گفتند و آلان یا آران یا اران در نزدیکی ارمنستان یا همان کشور آذربایجان امروزی است که روزی روزگاری نه چندان دور جزئی از ایران بزرگ بود و پس از انعقاد دو عهدنامه‌ی گلستان و ترکمانچای از ایران جدا شد. وانگهی آران نام ده زادگاه بیضایی در کاشان هم هست. من اینجا متن اصلی چامه‌ی «شاه بهرام ورجاوند» را از کتاب اساطیر ایران مهرداد بهار نقل می‌کنم تا شما خودتان بخش‌های مربوط به آن را با اقتباس بیضایی از این متن قیاس کنید و دریابید که چقدر کار بیضایی در بازیافت و احیاء متون گذشته و انتقالشان به ادبیات نمایشی امروز ارزشمند و ظریف و دقیق است. و اینک متن اصلی:

## برآمدن شاه بهرام ورجاوند

کی باشد که پیکي آید از هندوستان  
که [گوید]: «آمد آن شاه بهرام از دوده‌ی کیان،  
که [او را] است پیل هزار، بر فراز سران [شان] هست پیل بان،  
که آراسته درفش دارد به آئین خسروان».  
پیش لشکر برند به سپاهسالاران :  
«مردی پیک باید کردن زیرک ترجمان  
که شود، بگوید به هندوان  
که ما چه دیدیم از دشت تاژیکان.  
با یکی گروه دین نزار کردند  
و بکشتند شاهنشاه ما و هر که آزاده [بود] ایشان.  
چون دیوان دین دارند، چون سگ خورند نان.  
بستدند پادشائی از خسروان  
نه به هنر، نه به مردمی، بل به افسوس و ریشخند بستدند.  
گیرند به ستم از مردمان  
زن و خواسته‌های شیرین، باغ و بوستان.  
جزیه برنهادند، بخش کردند بر سران.  
با ستم خواستند باج گران.  
بنگر که چند بد افکند آن دروغ بدین جهان،  
که نیست بدتر از وی اندر (؟) جهان.  
از ما بیاید آن شه بهرام ورجاوند از دوده‌ی کیان  
[تا] بیاوریم کین تاژیکان  
چونان رستم [که] آورد یکصد کین سیاوشان.  
مزگت‌ها فرو هلیم، بنشانیم آتشان.  
بتکده‌ها برکنیم و پاک کنیم از جهان،  
تا شکسته شوند دروج‌زادگان از این جهان.  
[فرجام یافت به درود و شادی]

برگرفته از: مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران (پاره‌ی نخست و پاره‌ی دویم)، ویراستار: کتایون مزداپور، نشر آگه؛ چاپ دوم؛ پاییز ۱۳۷۶، صص ۱۹۹-۱۹۸.

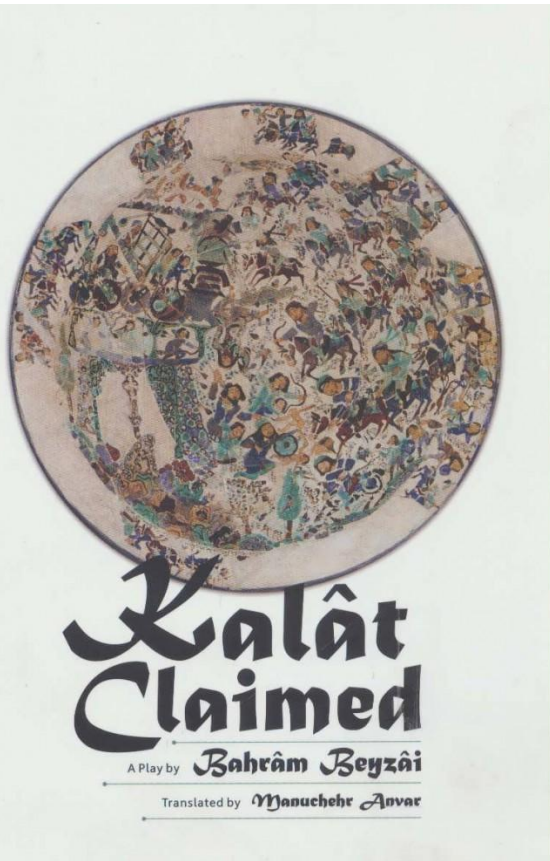
بی‌نویس:

ترجمه‌ی منظوم خودم را هم از این متن اینجا می‌آورم برای کسانی که دوست دارند همین متن را در اوزان عروضی و با زبانی امروزی تر بخوانند.

آرزو داریم ما ایرانیان  
تا که پیکی آید از هندوستان  
با پیامی خوش به ما گوید چنین:  
شاه بهرام آمد از پشت کیان  
باشدش پیلان جنگاور هزار  
برفراز هر یکی یک پیل بان  
شاه دارد پرچمی آراسته  
خود به آیین و رسوم خسروان  
پیش لشکر می‌برندش سرفراز  
با سپهسالارها، فرماندهان  
پس گسی باید به سوی هندوان  
کرد، مردی نیک و زیرک ترجمان  
تا بدو گوید: به دشت تازیان  
ما چه‌ها دیدیم زین بیگانگان  
با گروهی دینمان کردند خوار  
شاه را کشتند با آزادگان  
حیله و جادوی دیوان دین‌شان  
همچو سگ‌ها می‌خورند این قوم نان  
با فسوس و ریشخندان بستند  
پادشاهی را ز دست خسروان  
بی هنرورزی و با نامردمی  
بستند این ملک از ما مردمان  
با ستم بگرفته‌اند از ما خراج  
باغ و بستان، ثروت شیرین، زنان  
جزیه بنهادند بر آزادگان  
بخش کردندش پس آن‌گه بر سران  
چند بد افکند بنیاد این دروغ

نیست بدتر زین دروغ اندر جهان  
کاش آید شاه بهرام دلیر  
شاه ورجاوند از پشت کیان  
تا بگیریم از عربها انتقام  
تا که کین جوییم ما از تازیان  
همچنان رستم که صدبارہ گرفت  
انتقام کشتن اسیاوشان  
مزگت و بتخانه‌هاشان برکنیم  
پاک کرده، برنشانیم آتشان  
تا دروجان بشکنند و گم شوند  
تا همیشه، تا ابد از این جهان

تصویر: جلدِ گردانشِ انگلیسیِ منوچهر انور از «فتحنامه‌ی کلات» بیضایی



امرداد ۱۴۰۴



fold-era.com